

## نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

علی دشتی

۳۵

### "انکار کمال در آفرینش"

آقای دشتی، نویسنده کتاب، "در دیار صوفیان" پس از آوردن جملاتی در باره علت و معلول و سبب و غرض در کار خداوند تعالی که مورد نقد ورد واقع شد، مبادرت بنقل عباراتی از تاج الاسلام ابوبکر محمد کلابادی صاحب کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف کرده است، که علاوه بر عدم فهم مراد نویسنده و ناتوانی در ادراک مفهوم عبارات منقول از کتاب یادشده، در کلمات و الفاظ عبارات نقل شده نیز تصرف کرده است و در نتیجه امانت علمی را که اول شرط تحقیق و نویسندگی است زیر پا نهاده است.

عبارت مورد نقل آقای دشتی در کتاب در دیار صوفیان و در صفحه ۱۱۳ اینست: "یفعل بعباده مایشاء، و یحکم لهم ما یرید" در صورتیکه عین عبارت تاج الاسلام کلابادی در صفحه ۶۶ کتاب التعرف چنین است: "یفعل بعباده مایشاء، و یحکم فیهم بما یرید" که آقای دشتی در کلمه فیهم و بما که صحیح است تصرف کرده و آنرا بصورت لهم و ما در آورده است.

مأخذ عبارات صحیح نقل شده، کتاب التعرف بتصحیح و تعلیق محمود امین النواوی استاد جامعہ الازهر، طبع اول مورخ ۱۲۸۹ هجری است، و حال اینکه معلوم نیست مأخذ مورد مراجعه نویسنده در دیار صوفیان کدام طبع و تصحیح چه کسی بوده، زیرا مأخذ و تاریخ طبع و نام مصحح را ذکر نکرده است. نکته سزاوار تذکر، شرح فارسی التعرف است که ابوابراهیم مستملی بخاری عین عبارات صحیح بالا را آورده و فقط بما یرید را حذف بآء درج کرده است.

بدیهی است عبارت کلابادی ترکیبی از آیات قرآنی است که میفرماید: "یفعل الله

ما یشاء" و "ان الله یفعل ما یرید" اما عین عبارت کلابادی، بحکم فیهم بمایرید است نه عبارت بحکم مایرید.

صرفنظر از بی‌امانتی و تصرف در عبارت کلابادی، نویسنده در دیار صوفیان، باستنتاجی غلط از کلام منقول خود، دست زده و در صفحه ۱۱۲ می‌نویسد: "آن تسلسلی که از ترتب علل و معلول الی غیرالنهایه تصور می‌کردند و از آن گریختند اینجا بطور وضوح فراهم میشود، زیرا چون خداوند تواناست که بهتر از اصلح بیاورد طبعاً" بهتر از این اصلح نیز می‌تواند بیاورد و امکان آوردن "اصلح" الی غیرالنهایه می‌رود "این نتیجہ گیری غلط از ترجمه نادرست عبارات زیر و عدم تأمل در مراد کلابادی است، و اینست آن عبارت: "والقول بالاصلح یوجب نہایة القدرة و تنفیذ ما فی الخزائن، و تعجیز الہ تعالی عن ذالک، لانه اذا فعل بہم غایہ الصلاح فلیس وراء الغایہ شیء فلواراد ان یزیدہم علی ذالک الصلاح، صلاحاً آخر، لم یقدر علیہ، ولم یجد بعد الذی اعطاهم ما یعطیہم، بما یصلح لہم، تعالی اللہ عن ذالک علواً کبیراً" یعنی: سخن در صالحترین بودن کارهای کردگاری، ایجاب میکند که قدرت خداوند را نہایتی باشد، و نیز این قول ایجاب میکند انتہایافتن و باخرسیدن آنچه در خزانه‌های خداوندگار است، و ایندو عاجز شدن حضرت پروردگار را میرسانند- تعالی اللہ عن ذالک- زیرا هنگامی که در حق بندگانش غایت صلاح را انجام دهد، پس برتر از غایت چیزی نیست، و اگر اراده کند که برآن صلاح، صلاح دیگری بیفزاید، قادر برآن نبوده، و پس از صلاحی که در حق بندگانش کرد، صلاح دیگری نیابد که بدیشان عطا کند، و خداوند تعالی برتر و بزرگتر از این نسبت هاست.

از عبارات بالا تسلسل علل و معلولی مستفاد نمیشود، تا به الی غیرالنهایه رود، زیرا همانطور که در شماره های پیشین معنی علت و معلول و دور و تسلسل را شرح دادیم، امکان آوردن امر صلاح با صلح ختم میشود و غایة مافی الوسع در ذات احدیت قابل تصور برای کسی نیست که با تمام شدن آن نسبت عجز بخداوند تعالی لازم شود، و چون قدرت حضرت حق اول مانند سایر امہات صفاتش عین ذات اوست، بنابراین از حیث قدرت نیز، فوق مالایتناهی بعدد مالایتناهی است، و چنانکه همه صفات او در مقام و موطن احدیت صرفه که غیب مطلق است بجهت عدم اعتبار اسماء و صفات، از حیثه تصور همه مخلوقاتش خارج است، پس قدرت آوردن امر اصلح چنانکه آقای دشتی اندیشیده به تسلسل نمیکشد و این موضوع نہ فقط در موطن فیض اقدس و احدیت مطلقه قابل محض و بحث نیست، بلکه حتی در مقام واحدیت و فیض مقدس هم از شمول تعقل و اندیشہ بشرح خارج بوده، بقول نظامی در شرفنامه:

باندازه فکرت آدمی است	اساسی که در آسمان وزمی است
سر از حد اندازه، نارد بیرون	شود فکرت، اندازه را رهنمون
که آنرا، حد بی پایان رسد	بهر پایهای، دست چندان رسد
نماند، در اندیشه، دیگر جهات	چو پایان پذیرد، حد کاینات
توهستی، نماین، بلکه بیرون ازین	نیندیشد اندیشه، افزون ازین

باتوجه بمطالب، مزبوره، عبارات کلابادی در جهت ابطال تسلسل در آوردن امر اصلاح می باشد، و نه اعتقاد بدان، چنانکه در آخر عباراتش آورده است. "تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا"

سپس آقای دشتی، عبارتی از امام محمد غزالی بدین صورت آورده. "لیس فی الامکان ابداع مما کان" و عبارت نقل شده را مأثور دانسته در صفحه ۱۱۲ می نویسد: "از امام محمد غزالی عبارتی مأثور است که" و علی الاصول ندانسته است که عبارت غزالی یا هر صوفی و عارف و حکیم و متکلم دیگر را بلفظ مأثور توصیف نباید کرد، زیرا لفظ مأثور وصف حدیثی است که آیندگان از گذشتگان نقل کنند، چنانکه در ذیل کلمه اثر علامه محقق شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مجمع البحرین آورده است که. "وحدیث مأثور ینقله خلف عن سلف"، سپس در باره عبارت می نویسد. "در جهان بهتر از اینکه ابداع فرموده است ممکن نیست" و حال اینکه معنی درست اینست. در عالم امکان، بدیعت از آنچه بوده است ممکن نیست. زیرا: ابداع بمعنی نوآوری است بصورتیکه موضوع آن از حیث نقشه و اساس و ماده و مدت مسبق بسابقه قبلی نباشد، و بهمین امتیاز از اختراع و صنعت متفاوت است، بدین بیان که دو امر مزبور دارای نقشه و طرح و ماده قبلی می باشند. پس موجودات و مخلوقات ممکن الوجود را، یا را و توانائی ابداع نیست، آنهم بدیعت از آنچه از پیش ابداع شده است، که در حقیقت این معنی باتوجه بکلمات "مما کان" تعبیر دیگری از همان کن وجودی است که در ماهیات ممکنه و صور علمی و ثبوتی حق و نیز در وجود خارجی آنان سرایت کرده و همانند نفسی از مخارج حروف وجودی عبور نموده است و موجودات را بوجود بسیط خود و به بدیعتین صورت ممکنه هستی داده است.

باتوجه باینکه امکان صفتی است که شامل جمیع مخلوقات و موجودات است، و آنها نسبت بذات واجب الوجود، و بعلت احتیاج بعلت در مقام وجود، قائم بالذات نمی باشند،

و به سبب اتصاف بوجود عینی از حضرت حق اول وجوب غیری دارند، پس این اتصاف بوجود عینی برحسب اقتضای حکمت اسماء و صفات حضرت اوست که دارای شوق و عشق به مظهر است و لذا برحسب مشیتی که متعلق بفیض اقدس است بصور علمی اعیان ممکنات وجود خارجی می‌بخشد، و ابداع بودن این وجود خارجی در بطن غیب‌الغیوبی، واحدیت مطلقه تحقق یافته، و ابداع در آن مقام، که مسبوق بماده و مدت و نقشه قبلی نبوده‌است، برای موجودات ممکنه غیرقابل تصور و تعقل می‌باشد و دست اندیشه از دامن عنایت‌ازلیه و علم عنایی او بموجودات و ممکنات بسی کوتاه است، و چون این ابداع در مقام احدیت و فیض اقدس برحسب مشیت ازلیه تحقق یافته، و افاضه وجود بر ممکنات مطابق استعداد آنها و اقتضای حکمت الهی بوقوع پیوسته است، بنابراین آنچه برای هر موجودی از حیث لیاقت و استعداد و حدود و رسوم بابدع وجوه باید صورت پذیرد، از قبل انجام شده و عبارت "مماکان" غزالی ناظر بهمین معنی است، پس ممکن‌الوجودی را نشاید که دعوی ابداع کند چه رسد بدعوی بدیعتی، زیرا موجودی که خود محدود بماده و مدت و نقشه است چگونه می‌تواند در امری که از این هر سه عاری است - یعنی ابداع - راه یافته و مدعی آن شود. پس چون موجودات در عالم امکان و وجود خارجی خود، مطابق وجود علمی و ثبوتی در احدیت و فیض اقدس موجود شدند، بدیعتی از آنچه که در عالم علمی و ثبوتی خود، در غیبت مطلق داشتند، نخواهند یافت، و عبارت غزالی. لیس فی الامکان ابداع مماکان ناظر بهمین معنی است.

اما در مورد عبارت کلابادی که می‌نویسد: "یفعل بعباده مایشاء و یحکم فیهم بما یرید" باید گفت: چنانکه شیخ محمود قیصری در شرح قصص شیخ اکبر - در فص شیشی - فرموده است، مایشاء متعلق است بمشیت ازلیه الهی که مربوط بفیض اقدس و مقام احدیت است و ما یرید متعلق باراده بوده که مربوط بفیض مقدس و مقام واحدیت می‌باشد، و چون مشیت او مقدم باراده‌اش بوده، پس اگرچه فعال لمایشاء می‌باشد، اراده‌اش حکمی برخلاف مشیت نمی‌کند و در صورتیکه او برحمت تعلق گیرد، باسم منتقم تجلی ننموده و در موضع فضل و احسان اراده‌اش بقر نمی‌گراید و نیز مشیت او برحسب حکمتش بوده، جز برفوق خود که مقتضی استعداد اشیا و قابلیت ذاتی آنان است کاری نمی‌کند، و هرچه هست، همان استحقاق مخفی ممکنات است که تجلی بدانها عین عدل و محض رحمت است.

(ادامه دارد)